

فصلنامه علمی - تخصصی اسلام پژوهان
سال پنجم، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۹۸

گونه شناسی سیره امیرمؤمنان علی(ع) در مواجهه با خطای کارگزاران

سید محمود زارعی*

چکیده:

تلاش این پژوهش بر آن است که روشن کند روش امیرمؤمنان(ع) در مقابل اشتباهات کارگزارانش چگونه بوده است. در این راستا به بررسی چند نوع خطا از طرف کارگزاران امام و عکس العمل امیرمؤمنان(ع) در مقابل آنها پرداخته شد و به این نتیجه رسیدیم که در مقابل خطای اقتصادی، روش امام قاطعیت و برخورد سخت بوده است. در مقابل خطای سیاسی کارگزاران، اگر فرد خاطی به خاطر اشتباه در تشخیص خطا کرده بود، روش امام مدارا و تلاش برای بالا بردن درک کارگزار از سیاست اسلامی بود. اما اگر اشتباه به خاطر سوء نیت و عدم صلاحیت فرد بود، روش امام توبیخ و عزل کارگزار بود. در عین حال از نظر امام(ع) حفظ مصالح حکومت اسلامی و اصول حکمرانی دینی بر همه چیز مقدم بوده است. در خطاهای فرهنگی نیز که به معنی دوری از ساده زیستی است، سیره امام(ع) صرف توبیخ و توصیه به زهد بوده است. در مورد خطای نظامی کارگزاران، سیره حضرت(ع) توبیخ و تذکر به فرد خاطی و حتی عزل موقت او جهت رسیدن به پیروزی در جنگ بوده است.

کلید واژه ها: کارگزاران، گونه شناسی، سیره امیرمؤمنان، خطاهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی.

* دانش پژوه سطح ۳ تاریخ و سیره اهل بیت(ع)

مقدمه:

۴۴

اکنون که حکومتی به نام اسلام در کشورمان تشکیل شده است و سعی در اجرای احکام آن دارد، یکی از مسائلی که با آن مواجه است و باید در آن روشی اسلامی در پیش گیرد، خطای کارگزاران است. برای به دست آوردن نظر اسلام در مورد اینکه در مقابل خطای کارگزاران چه برخوردی باید داشت، علاوه بر سنت قولی، نیازمند سیره و روش اهل بیت علیهم السلام هستیم. این پژوهش در تلاش است با پاسخ به سؤال «امیرمؤمنان(ع) در مقابل خطاهای کارگزاران خود، چه سیره و روشی داشته است؟» گامی در راه روشن شدن وظیفه جمهوری اسلامی در مقابل خطای مسئولین بردارد.

در این پژوهش ابتدا تلاش می‌کنیم روش حضرت (ع) را، در مقابل هر نوع از خطاها بدانیم؛ اینکه آیا قاطعیت و عزل کارگزار روش حضرت(ع) بوده است یا در جاهایی هم به سرزنش و توبیخ اکتفا کرده است و یا مدارا کرده و از کنار خطا گذشته است. سپس سعی در کشف ملاک رفتار حضرت در مقابل خطاهای مختلف می‌پردازیم.

قاطعیت همان گونه که پیداست به معنی اجرای مناسب و به موقع قانون و بهره گرفتن از قدرت مشروع در جهت اجرای عدالت است و مدارا به معنای سعه صدر و تحمل آرا و اعمال دیگران است.

در مورد موضوع خطای کارگزاران امیرمؤمنان(ع)، جز تتبع و جمع آوری ساده‌ی خطاها، پیشینه دیگری یافت نشد. به گونه‌ای که حتی کتاب «سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب(ع)» با وجود دسته بندی کارگزاران و بررسی تفصیلی هریک، مدخلی با عنوان خطای کارگزاران باز نکرده است. یا کتاب ارزشمند «دانش نامه امیرالمؤمنین (ع)» با وجود اختصاص مجلدی به کارگزاران و در جایی دیگر جمع آوری موارد قاطعیت امیرمؤمنان (ع)، به صرف جمع آوری بسنده کرده و تحلیلی بر آنها نیفزوده است. اما آنچه ما در تلاش



برای رسیدن به آنیم، بررسی دقیق هریک از خطاها، جرح و تعدیل محتوایی آنها و دریافت سیره امام در مواجهه با آنهاست.

خطاهای کارگزاران

منظور از خطا، تمام کارهایی است که از نظر امیرمؤمنان(ع) خلاف شأن حاکم است و نباید از حاکم اسلامی صادر شود، خواه این کار حرام باشد یا حلال. منظور از کارگزاران هم کسانی هستند که توسط حضرت بر کاری گماشته شدند یا از طرف گذشتگان به منصبی گماشته شده بودند ولی به خاطر اشتباهشان توسط حضرت از مسئولیت برکنار شدند.

۴۵

در گام اول عده ای از کارگزارانی که مرتکب خطا شده اند را در چهار دسته خطای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی از نظر می گذرانیم. پس از این تقسیم بندی، تلاش می کنیم به کشف ملاک رفتارهای حضرت در مقابل خطاهای کارگزاران بپردازیم و ببینیم حضرت در مقابل هر نوع از خطاهای کارگزاران خود چه رفتاری داشته اند.

خطای اقتصادی:

با وجود آن که صلاحیت فرمانداران برای امیرمؤمنان(ع) از حساسیت ویژه ای برخوردار بود، عده ای از کارگزاران آن حضرت پس از رسیدن به حکومت و در اختیار گرفتن بیت المال، اسیر وسوسه نفس شده و دستشان به خیانت آلوده می شد. فساد اقتصادی مسئولان، وجهه حکومت را نزد مردم تخریب می کند و در نتیجه پایه های آن نیز به سبب بی اعتمادی مردم سست می شود و اگر با آن برخورد لازم صورت نگیرد، حکومت را در ورطه سقوط قرار می دهد. امیرمؤمنان(ع) در مواجهه با این گونه خطاها برخوردی تند و قهرآمیز داشته اند که نمونه هایی از آن را بر می شمیریم:

الف: یزید بن حجه تیمی^۱:

او بعد از جنگ نهروان حاکم امام بر ری و دستبندی^۲ شد، اما خراج را جمع کرد و همه را برای خودش برداشت، حضرت او را به مرکز خلافت خواند و زندانی کرد و غلام خود به نام سعد را برای نگهبانی او گمارد. اما او از غفلت غلام سوء استفاده کرده و به سمت معاویه گریخت و در اشعاری به بدگویی از امیرمؤمنان(ع) و اصحاب ایشان و مدح معاویه و اصحابش پرداخت. حضرت نیز او را نفرین کردند و به اصحاب نیز دستور دادند تا او را نفرین کنند^۳.

در این گزارش، شدت عمل امیرمؤمنان(ع) در برابر خطای اقتصادی کارگزارش مشهود است. هرچند یزید از اصحاب با سابقه و حاضر در هر سه جنگ حضرت بوده است، اما حضرت زمانی که از دستبرد او به بیت المال مطمئن می شوند او را احضار کرده و به زندان می اندازند.

ب: نعمان بن عجلان^۴:

او در جریان جنگ صفین، توسط امیرمؤمنان(ع) جانشین عمر بن ابی سلمه مخزومی حاکم بحرین شد تا عمر بتواند برای همراهی امام در جنگ به ایشان بپیوندد. اما با حضور در بحرین خراج مسلمین را می گرفت و بین اطرافیان و آشنایان خود تقسیم می کرد. وقتی خبر به امیرمؤمنان(ع) رسید نامه ای به او نوشت و او را بازخواست نموده و به تقوا

۱. او در زمان عثمان از انقلابیون و یاران مالک اشتر و شورشیان علیه حکومت خلیفه سوم بوده است. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۳۵) همچنین او در جنگ جمل، صفین و نهروان در سپاه امیرمؤمنان(ع) حضور داشت (زبیر بن بکار، الموفقیات، ص ۵۷۵) و یکی از شهود حکمیت در جنگ صفین بود. (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۹۶)

۲. منطقه ای بزرگ میان ری و همدان که قسمتی از آن را دستبندی رازی و قسمتی را دستبندی همدانی می گفته اند. (ابن الفقیه، البلدان، ص ۵۵۶ و ۵۵۷).

۳. ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۲۵؛ زبیر بن بکار، الموفقیات، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.

۴. نعمان بن عجلان از قبیله بنی زریق و از انصار بود. او بعد از شهادت حمزه سید الشهداء با همسر او ازدواج کرد. او زبان گویای انصار و شاعر آنان بوده است. گفته شده که او سرخ روی و کوتاه قد و در عین حال از بزرگان قوم خود بوده است. (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۰۱) او در ذم اهل سقیفه و حقانیت امیرمؤمنان(ع) نسبت به خلافت پس از پیامبر اکرم (ص) شعری سروده است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۱ و ج ۱۶، ص ۱۷۴).



و پرهیز از مال حرام توصیه نمود. وقتی نامه امام به او رسید و دانست که امام از رفتار او با بیت المال آگاه شده است، خراج ها را برداشت و به سمت معاویه فرار کرد.^۱

آنچه از این گزارش به دست می آید این است که نعمان بن عجلان به خاطر ترس از مجازات یا طمعی که به خراج بحرین داشته است به صرف یک نامه و روشن شدن خیانتش نزد امام به سمت معاویه متواری می شود. هرچند از محتوای نامه امام مشخص است که حضرت به خیانت او اطمینان نیافته است، آنجا که حضرت می فرماید «اگر آنچه از تو به من رسیده است درست باشد از عمل خود برگرد.»^۲ بنابراین از این نامه به تنهایی فقط دقت امام بر رفتار کارگزاران و هشدار حضرت هنگام احساس خطر خیانت از جانب آنها به دست می آید، نه نوع رفتار ایشان در مقابل خطای کارگزار.

ج: منذر بن جارود عبدی^۳:

او کارگزار امام در اصطخر^۴ فارس بود که به دلیل شرافت خانوادگی و سابقه درخشان پدرش^۵ مورد اعتماد امیرمؤمنان(ع) قرار گرفته بود. اما پس از مدتی به امام خبر رسید که

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲. همان.

۳. او از رؤسای قبیله عبدالقیس در بصره بود. (ابن حجر، الإصابه، ج ۱، ص ۵۵۳) او کسی بود که در جنگ صفین برخاست و نسبت به امیرمؤمنان(ع) ابراز وفاداری کرد و گفت: اگر تو کشته شوی بعد از تو حسن بن علی(ع) امام ما تا زمان مرگمان خواهند بود و شعری را در همین زمینه سرود. (ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۹۰) اما وقتی نامه نصرت خواهی امام حسین (ع) به او رسید، ابن زیاد را از نامه مطلع کرد و باعث مرگ قاصد امام شد و سپس همراه ابن زیاد به قصد کوفه حرکت کرد. (ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۳۷) نهایتاً منذر بن جارود در محرم سال ۸۲ در جنگی که میان حجاج و ابن اشعث درگرفته بود کشته شد. (طبری، تاریخ، ج ۶، ص ۳۴۳)

۴. اصطخر شهری از شهرهای فارس بوده است که در دوازده فرس خی شیراز قرار داشته است. (ابن الفقیه، البلدان، ص ۴۱۰)

۵. بشر بن خنیس بن معلی ملقب به جارود، در سال دهم هجری با گروهی از بصریان خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و مورد تکریم پیامبر (ص) قرار گرفت و مسلمانی معتقد شد. (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۷۵) او پس از وفات پیامبر اکرم (ص) با سخنانش مانع از ارتداد قبیله اش شد. (طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۳۰۲) تا جایی که خوشنامی جارود سبب اعتماد امیرمؤمنان(ع) به فرزندش منذر در سپردن مسئولیت گردید. (سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۷۱)

او کار فرمانداری را رها می کند و به هوسبازی، شکار، خوشگذرانی و سگ بازی می پردازد. وقتی امام از کارهای او آگاه شدند نامه‌ای عتاب آمیز به او نوشتند و او را به کوفه خواندند و هنگامی که به کوفه رسید او را از حکومت، عزل و به پرداخت غرامت سی هزار دیناری ملزم نموده و زندانی کردند.^۱

پس از مدتی، زمانی که حضرت برای عیادت صعصعه بن صوحان^۲ رفته بودند، او از حضرت درخواست کرد که در ازای ضمانت بدهی منذر به بیت المال توسط صعصعه، حضرت او را آزاد کنند. حضرت در جواب او فرمودند: «چگونه می خواهی بدهی او را ضمانت کنی در حالی که خود او منکر بدهی اش به بیت المال است؟ باید قسم بخورد تا او را آزاد کنیم.» سپس منذر قسم خورد و خود را از زندان رها نمود.^۳

اما در این مورد، گزارش دیگری هم وجود دارد که می گوید امام منذر بن جارود را والی فارس کرد و او ۴۰۰ هزار درهم از بیت المال فارس را برای خود برداشت و به همین دلیل، امیرمؤمنان(ع) او را حبس کرد. سپس صعصعه بن صوحان شفاعتش را کرد و بدهی اش را ضمانت نمود و منذر از زندان خلاصی یافت.^۴

تفاوت عمده این دو نقل آن است که طبق نقل اول، منذر تعرضی به بیت المال نکرده بود، اما حضرت او را به پرداخت سی هزار درهم ملزم کرده و سپس زندانی اش نمودند. آنگاه با وساطت صعصعه آزاد شد. اما در نقل دوم با وجود اینکه او از بیت المال دزدی کرده بود، تنها با وساطت صعصعه و قبول بدهی توسط خود منذر آزاد شد! در تعارض میان این دو نقل قطعاً نقل اول مقدم است؛ چون نمی توان قبول کرد که امیرمؤمنان(ع) کسی که از بیت المال دزدی کرده است را فقط با قبول بدهی اش به بیت المال آزاد کند! چون چنین کسی مستحق مجازات است. بنابراین نتیجه این می شود که منذر تعدی به بیت المال نکرده بود، بلکه به واسطه اعمالی که انجام داده بود مشخص شد که صلاحیت فرمانداری حکومت اسلامی را دارا نیست. پس حضرت او را به مرکز

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. صعصعه بن صوحان عبدی از بزرگان قبیله عبدالقیس بود و به همین دلیل با منذر بن جارود قرابت خویشاوندی داشت. او از اصحاب امیرمؤمنان(ع) بود و دو برادرش در جنگ جمل در رکاب امام به شهادت رسیدند. (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۱۷)

۳. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۴.

۴. ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۲۲.



حکومت فراخواندند و او را عزل نموده و به خاطر جرمش سی هزار دینار جریمه کردند. اما چون جریمه اش را نپذیرفت، او را به زندان انداختند.

د: عبدالله بن عباس!

او بعد از جنگ جمل به استانداری بصره گماشته شد. پس از مدتی ابوالاسود دوئلی^۲ که مسئول بیت المال بصره بود متوجه خیانت ابن عباس در بیت المال شد و به امام نامه نوشت و ایشان را در جریان امر قرار داد. امام به ابن عباس نامه نوشت و از او خواست که صورت حساب دخل و خرج بیت المال را برایش بفرستد. اما او موضوع را منکر شد و از فرستادن صورت حساب برای امام طفره رفت. پس از رد و بدل شدن چند نامه بین او و امام، نهایتاً ابن عباس به مکه فرار کرد و آنچه می توانست از بیت المال بصره همراه خود برد و در آنجا به خوشگذرانی پرداخت^۳.

اما در گزارش دیگری این گونه آمده است که ابوالاسود دوئلی که جانشین ابن عباس در بصره بود به امیرمؤمنان(ع) نامه نوشت و ایشان را از برداشت ده هزار درهم از بیت المال توسط ابن عباس باخبر کرد. حضرت نامه ای به ابن عباس نوشتند و از او خواستند



۱. او پسرعمو و از اصحاب پیامبر اکرم(ص) و از باران نزدیک امیرمؤمنان(ع) بود. سه سال قبل از هجرت و در شعب به دنیا آمد. پیامبر اکرم(ص) او را دعا کردند و ملقب به حبر الأمة (عالم امت) بود. حجة الوداع را در حالی که نزدیک بلوغ بود درک کرد. مورد احترام ابوبکر و عمر و عثمان بود و در سال ۳۵ بدستور عثمان امیرالحاج شد. در جنگ جمل حضور داشت و نماینده امام برای صحبت با عایشه بعد از جنگ بود و پس از آن توسط امیرمؤمنان(ع) به ولایت بصره منصوب شد. او در جنگ صفین هم حضور داشت. (یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۹۱ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۷)

۲. ظالم بن عمرو بن سفیان که به کنیه اش ابوالأسود مشهور است. او از تابعین و اصحاب امیرمؤمنان(ع) و واضع علم نحو بوده است (ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۴۸۵) و گفته شده که آن را از امام گرفته است. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۱۲) او در جنگ جمل حضور داشت و از بزرگان شیعه محسوب می شد. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۸۲) ابن عباس هنگام رفتن برای پیوستن به امام در جنگ صفین، ابوالأسود را جانشین خود کرد و زیاد بن ابیه را مسئول خراج قرار داد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۱۱۰)

۳. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۱۴۱.

که این اموال را برگرداند. ابن عباس امتناع کرد. حضرت برای بار دوم نامه ای به او نوشتند و او را به خدا قسم دادند. پس از آن، ابن عباس آن اموال یا اکثر آن را برگرداند.^۱ البته اگر هر یک از این دو گزارش صحیح باشد، قدر متیقن از آن دو این است که امیرمؤمنان(ع) به اتهام سوء استفاده از بیت المال واکنش نشان داده و کار او را مذمت کرده و از او خواسته اند که اموال را به بیت المال برگرداند. البته چیزی فراتر از نامه و توصیه به برگرداندن اموال بیت المال، یعنی نه عزل و نه حبس او نیز در گزارش ها یافت نمی شود.

اما این گزارش مورد مناقشه و تردید عده ای از تاریخ دانان قرار گرفته است. از جمله ابن ابی الحدید در شرح نامه ۴۱ نهج البلاغه این اختلاف را بیان می کند. او می گوید طبق نظر عده ی زیادی نامه ۴۱ خطاب به ابن عباس نوشته شده است (گیرنده نامه در خود نهج البلاغه مجهول است) و برای این نظر، از الفاظی که در این نامه آمده است شاهد می آورد. اما عده ی کمتری هم هستند که می گویند ابن عباس تا آخر عمر فرماندار امام در بصره بود و هیچ گاه با ایشان مخالفت و از دستورش سرپیچی نکرد و برای این قول هم بعد از شهادت امیرمؤمنان(ع) نامه ابن عباس از بصره به معاویه، را شاهد می آورد؛ یعنی حتی پس از شهادت امام، ابن عباس در بصره بوده است. خود ابن ابی الحدید نظر دوم را نزدیکتر به صواب می داند.^۲ این اختلاف در قبول یا رد خیانت ابن عباس تا دوران معاصر هم ادامه یافته است.^۳

معارض نقل اول نظرات مخالف و شواهدی است که ابن ابی الحدید مطرح می کند و معارض نقل دوم هم این است که اگر کسی سوء استفاده ای از بیت المال کند، قطعاً شایستگی مسئولیت در حکومت را ندارد و اینکه حضرت به صرف بازگرداندن اموال بیت

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۷۰.

۳. مثلاً آیه الله خوئی (ره) تمام روایات ذم و قدح ابن عباس را ضعیف و از طریق عامه می داند و معتقد است که دوستی ابن عباس با امیرمؤمنان(ع) تنها دلیل برای وضع و جعل این اخبار بوده است. (خوئی، معجم رجال حدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۴) همچنین مرحوم شوشتری اخبار خیانت ابن عباس را مخالف با عقل دانسته و آنها را رد می کند. (شوشتری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۲۶) در مقابل آقای ذاکری با بررسی تفصیلی اقوال و دلائل و شواهد موجود در این بحث نهایتاً قائل به تخلف ابن عباس و دستبرد او به بیت المال شده است. (ذاکری، سیمای کارگزاران، ج ۲، صص ۴۹۵-۵۶۸)



المال بسنده کرده باشند و حتی او را بر فرمانداری بصره باقی گذاشته باشند بسیار بعید به نظر می رسد. بنابراین هر دو گزارش مبتلای به معارضند و نمی توانند نافی قاطعیت امیرمؤمنان(ع) در مقابل سوء استفاده های مالی کارگزارانش باشند.

ه: مصقله بن هبیره شیبانی^۱:

بعد از جنگ صفین، معقل بن قیس ریاحی که مأمور به خواباندن شورش خریث بن راشد شده بود، ۵۰۰ نفر از نصارای بنی ناجیه را که با خریث همراه شده بودند به اسارت گرفت. مصقله بن هبیره که کارگزار امام در اردشیر خرّه^۲ بود، با اسرا مواجه شد و تحت تاثیر احساسات زنان و مردان اسیر شده قرار گرفت و قسم خورد آنان را کمک کند. لذا با معقل صحبت کرد که اسرا را به او بفروشد. معقل آنها را به ۵۰۰ هزار درهم به او فروخت و قرار شد این مبلغ را برای امیرمؤمنان(ع) بفرستند. مصقله هم آنها را بدون آنکه مبلغی از خودشان بگیرد آزاد کرد و در ادای دین خود به بیت المال درمانده شد. امام او را که در فرستادن بدهی اش تعلل می کرد به کوفه فراخواند. نهایتاً در کوفه ۲۰۰ هزار درهم را پرداخت کرد و از پرداخت باقی مانده آن عاجز شد و برای فرار از پرداخت آن به سوی معاویه شتافت. حضرت او را نفرین کردند و فرمودند:

«خدا روی مصقله را سپاه کند، کار بزرگان را انجام داد و مانند بردگان فرار کرد... اگر مانده بود آنچه در توان داشت از او می گرفتیم و باقی را منتظر می ماندیم تا مالش زیاد شود (و بپردازد).» بعد از فرار مصقله، حضرت به سوی

۱. مصقله بن هبیره بن شبل بن یثربی از قبیله بنی شیبان بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۷) و از اصحاب امیرمؤمنان(ع) به شمار می آمد که به سوی معاویه گریخت. (علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۲۶۰) او پس از آنکه به معاویه پیوست علیه حجر بن عدی شهادت داد. و در نتیجه موجبات قتل او را فراهم کرد (طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۲۶۹) او از طرف معاویه والی طبرستان شد و با سپاهی برای فتح آنجا رفت، اما در آن جنگ شکست خورد و کشته شد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۲۰)

۲. اردشیر خرّه یکی از پنج منطقه ایالت بزرگ فارس بود که توسط ابوموسی اشعری و عثمان بن ابی العاص فتح شده و منسوب به اردشیر بابکان است. این منطقه شامل شهرهای شیراز، گور، کازرون، سیراف و ... بوده است. (ابن الفقیه، البلدان، ص ۴۰۶، ۴۰۹ و ۴۱۱) این منطقه پس از اسطخر، بزرگترین ولایت استان فارس بوده و تا دریا ادامه داشته است. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۶)

خانه او رفت و آن را خراب کرد!»

پندار نگارنده بر مدارای حضرت در این قضیه آن است که مصقله مالی را برای خود یا اقوام و خویشانش برنداشته است و سوء استفاده‌ی این گونه از بیت المال نکرده است؛ بلکه کاری کریمانه کرده که از ادای دین آن بازمانده است. به همین دلیل است که حضرت می‌فرماید: اگر مانده بود آنچه در توان داشت از او می‌گرفتیم و برای باقی آن منتظر می‌ماندیم تا مالش زیاد شود. یعنی اگر می‌ماند هیچ گونه مجازاتی برای او نبود، اما او از ترس مجازات به معاویه پیوست. و دلیل تخریب خانه او هم پیوستنش به معاویه است، نه دینی که به بیت المال داشته است.

در نامه دیگری از نهج البلاغه هم سخن از مصقله است. امیرمؤمنان(ع) خطاب به وی می‌فرمایند که به من خبر رسیده است که تو غنایم مسلمین را بین خویشاوندان خود تقسیم کرده‌ای، مبدا دنیای خود را با نابودی دینت آباد کنی. در ادامه حضرت او را این‌گونه تهدید می‌کنند:

«فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَئِن كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ بِيكَ عَلَيَّ هَوَانًا وَ لَتَخِفَّنَّ

عِنْدِي مِيزَانًا»^۲

این قسمت از نامه نشان می‌دهد که اولاً امام به صحت خبر اطمینان نیافته‌اند و ثانیاً اگر محتوای این خبر برای حضرت ثابت شود، برخورد حضرت قاطع و خوار کننده خواهد بود. دلیل اینکه حضرت به توصیه‌ی صیانت از بیت المال بسنده کرده‌اند هم همین عدم اطمینان ایشان به بذل و بخشش بیت المال توسط مصقله است. هرچند این عدم اطمینان، ایشان را از توصیه و حتی تهدید او هم باز نمی‌دارد.

و: زیاد بن ابیه^۳:

زمانی که زیاد بن ابیه جانشین عبدالله بن عباس در حکومت بصره بود حضرت اینگونه به او نوشته‌اند:

۱. ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۶۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۶

۲. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۳.

۳. او ابتدا به زیاد بن «عبید» (که بنده‌ی مردی از قبیله ثقیف بود) معروف بود. اما زمانی که پس از

شهادت امیرمؤمنان(ع) به معاویه





«همانا به خدا قسم می خورم که اگر به من خبر برسد که تو در فیء مسلمانان، کم یا زیاد خیانت کرده ای، چنان بر تو سخت می گیرم که کم بهره و بی نوا شوی و در مخارج خانواده ات درمانده گردی.»^۱

از این نامه به دست می آید که حضرت به خیانت زیاد اطمینان پیدا نکرده است. اما به او هشدار می دهد که مبادا خیانتی در بیت المال مسلمین بکند. از تهدید امام هم مشخص می شود که در صورتی که متوجه خیانتی از جانب زیاد شوند به شدت با او برخورد خواهند کرد و همین مقدار برای ما کافی است. یعنی از همین سخن امام مشخص می شود که روش امام در برابر تخلف اقتصادی کارگزارش سخت و قاطع بوده است.

اما در گزارش دیگری ماجرای نامه امام این گونه آمده است که امیرمؤمنان(ع) کسی را برای گرفتن اموالی که نزد زیاد جمع شده بود فرستاد. زیاد آنچه نزدش بود به فرستاده داد و به او گفت: کردها در خراج دادن سستی ورزیده اند و من خودم آنها را اداره می کنم، اما تو چیزی در این باره به امام نگو که در این صورت او مرا مقصر می داند. فرستاده امام حضرت را از گفته زیاد آگاه کرد و امام به او این گونه نوشت:

«فرستاده ام آنچه که در مورد کردها به او گفته بودی به من رساند و همچنین اینکه به او گفته بودی که این خبر را از من کتمان کند و دانستم که این را نگفتی مگر اینکه آن را به من برساند. همانا به خدا قسم می خورم که اگر به

پیوست افرادی شهادت دادند که ابوسفیان با مادر زیاد همبستر شده و از آن به بعد به زیاد بن ابی سفیان مشهور شد. او در جنگ صفین در سپاه امیرمؤمنان(ع) حضور داشت. (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۹) طبق یک نقل، زمانی که ابن عباس والی بصره بود و می خواست برای تسلیت گفتن شهادت محمد بن ابی بکر به خدمت امیرمؤمنان(ع) برود زیاد بن ابیه را جانشین خود قرار داد. (الغارات، ج ۲، ص ۳۸۷) در سال ۳۹ با پیشنهاد ابن عباس و جاریه بن قدامه والی فارس شد تا آنها را از ترمذ و ندادن خراج بازدارد و در این کار موفق بود. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۲۰) زمانی که معاویه به حکومت رسید او را امان داد و زیاد به شام رفت و ولایت بصره و پس از مدتی کوفه را از معاویه گرفت (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۹) و عامل دستگیری حجر بن عدی شد که منجر به شهادت او گردید. (همان، ص ۲۲۳)

۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۲۰.

من خبر برسد...^۱».

از این نقل هم مشخص است که امام از خیانت زیاد در بیت المال مطلع شده است، اما چون هنوز به اطمینان نرسیده به توصیه و تهدید بسنده می‌کند. در عین حال مشخص است که در صورت حصول اطمینان، برخورد امام شدید خواهد بود.

خطای سیاسی:

بررسی گزارش های تاریخی نشان می دهد که کارگزاران امیرمؤمنان(ع) در زمان حکومت شان دچار اشتباهاتی در عرصه سیاست شده اند و این اشتباهات، که خود منشأ مفاسدی بعضاً خسارت بار در جامعه اسلامی شده است، یا ناشی از جهل کارگزار بوده است یا غرض ورزی و بد طینتی آنان. امیرمؤمنان(ع) در مورد هریک از این خطاها با در نظر گرفتن شرایط و مصالح حکومت اسلامی و بسته به شخصیت خطاکار، رفتاری متناسب را در پیش گرفته اند که به نمونه هایی از این مواجهه اشاره می کنیم:

الف. اشعث بن قیس^۲:

اشعث رئیس قبیله کنده و ربیعه و بزرگ اهل یمن محسوب می شد.^۳ در جنگ صفین امیرمؤمنان(ع) او را از ریاست این دو قبیله خلع و حسان بن مخدوج را به جای او نصب فرمودند. اما عده ای از بزرگان یمنی سپاه حضرت از جمله مالک اشتر و هانی بن عروه به خدمت حضرت رسیده و این عزل را به صلاح ندانستند. در نهایت وقتی کار به جایی کشید

۱. ادامه سخن همان است که در نهج البلاغه آمده است. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۶۲.
۲. ابو محمد معدیکرب بن قیس بن معدیکرب از قبیله کنده یمن و رئیس قبیله اش در زمان جاهلیت و یکی از بزرگان آن در زمان اسلام بود. در سال دهم هجری همراه گروهی خدمت پیامبر (ص) آمد و اظهار اسلام نمود. بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) مرتد شد و در حال اسارت او را پیش خلیفه اول آوردند. اما خلیفه او را آزاد کرد و خواهر خود را به همسری او درآورد. (ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۳۳) او در سال ۳۴ توسط عثمان والی آذربایجان شد. (طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۰) اما با شروع خلافت امیرمؤمنان(ع) از ولایت آذربایجان عزل شد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۹) او در شهادت امیرمؤمنان(ع) هم دست داشت. (شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۷)
۳. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۱۳۷.



که بین یمنیان اختلاف درگرفته بود، حضرت برای اصلاح امور، اشعث را به فرماندهی میمنه سپاه خود نصب نمودند.^۱

در ماجرای حکمیت نیز اشعث بن قیس و اهل یمن بیشترین مخالفت را با ادامه جنگ صفین داشتند و همین مخالفت شدید و تعداد زیاد آنان در مقابل تعداد کمی که خواستار ادامه جنگ بودند امیرمؤمنان(ع) را مجبور به پذیرش حکمیت کرد.^۲

در ادامه وقتی در ماجرای حکمیت، امیرمؤمنان(ع) مجبور به معرفی حکم شد، عبدالله بن عباس را برگزید. ولی اشعث گفت: تو و ابن عباس مثل هم هستید و مردم او را نمی پذیرند. حضرت مالک اشتر و سپس شداد بن اوس را پیشنهاد داد و هیچ کدام مورد قبول اشعث و پیروانش قرار نگرفت. سپس خود اشعث و جمیع قراء، ابوموسی اشعری را پیشنهاد دادند و با وجود مخالفت شدید امیرمؤمنان(ع)، جز به او راضی نشدند و ایشان را مجبور به فرستادن ابوموسی برای حکمیت کردند.^۳

حتی کسی که باعث سستی اصحاب امیرمؤمنان(ع) شد و نگذاشت ایشان پس از جنگ با خوارج مستقیماً به جنگ دوباره معاویه بروند اشعث بود. او بود که با صدای بلند اظهار ضعف کرد و سپاهیان را از رفتن به سمت شام منصرف نمود.^۴

ابن ابی الحدید می نویسد اشعث در زمان خلافت امیرمؤمنان(ع) جزء منافقین بود و نقش او در میان اصحاب حضرت مانند نقش عبدالله بن ابی سلولی در میان اصحاب پیامبر اکرم 3 بود و در زمان خلافت امیرمؤمنان(ع) هر توطئه و تشنجی که به وجود می آمد منشأ آن اشعث بن قیس بود.^۵

در خطبه ای از نهج البلاغه، امیرمؤمنان(ع) اشعث را اینگونه شماتت می کنند:

«لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد. ای متکبر متکبرزاده! منافق کافرزاده! یک بار در زمان کفر اسیر شدی و یک بار در زمان اسلام و در هر دو بار نه مالت به فریادت رسید نه خاندانت. آنکس که قوم خود را به خطر بیندازد و آنان را

۱. همان، ص ۱۳۷-۱۴۰.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۸.

۳. همان، ص ۳۳۳.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۹؛ ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۶۹۱.

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹۷.

به سمت مرگ ببرد سزاوار است که قومش او را دشمن بدانند.^۱

از این سخنان هم مشکلات اعتقادی و رفتاری اشعث به خوبی مشخص می شود. در برخورد امیرمؤمنان(ع) با اشعث بن قیس نکاتی قابل توجه است: اولاً امیر مؤمنان(ع) پس از مدت کوتاهی از شروع حکومت، اشعث را از حکومت بر آذربایجان عزل کردند. ایشان در نامه ای توبیخ آمیز او را امر کردند تا با خراج هایی که در دستش است به مرکز خلافت بیاید.^۲ ثانیاً در صفین هم حضرت او را از فرماندهی سپاهیان قبیله کنده و یمامه عزل کردند، اما به خاطر مصلحت وحدت میان سپاهیان در مقابل دشمن، مجبور شدند دوباره به او منصبی واگذار کنند تا آتش اختلاف خاموش شود. ثالثاً با دقت در گزارش ها مشخص می شود که نقش مخرب اشعث در بزنگاه های مهم و تاریخ ساز جنگ صفین، ناشی از ریاست او بر قبیله کنده و تاثیرگذاری سخنان او بر یمینان است. به گونه ای که وقتی او به مخالفت با جنگ می پردازد، آن قدر تعداد همراهان او از سپاه امام زیاد است که حضرت مجبور می شوند تن به حکمیت دهند.

بنابراین آنچه مانع از عزل فردی مثل اشعث است، مصلحتی بزرگتر از عزل اوست که همانا حفظ وحدت سپاه امیرمؤمنان(ع) است. چون بخش قابل توجهی از سپاه حضرت را کسانی تشکیل می دهند که اشعث را به عنوان بزرگ و رئیس خود پذیرفته اند و با طرد او شیرازه سپاه حضرت از هم می پاشد.

ب: مالک اشتر نخعی^۳:

زمانی که امیرمؤمنان(ع) در راه جنگ جمل بودند در منزلگاهی به یکی از دوستان خود فرمودند:

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹.
۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۹.
۳. مالک بن حارث الاشتر نخعی از بزرگان شیعه و اصحاب نزدیک امیرمؤمنان(ع) بود. امیرمؤمنان(ع) پس از شهادتش فرمودند: مالک برای من آنگونه بود که من برای رسول خدا بودم. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۹۸) در زمان عثمان مانع از برگشتن فرماندار کوفه به شهر شد و عثمان مجبور شد پیشنهاد او و همراهانش را برای ولایت کوفه قبول کند. (طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۲) او اولین کسی بود که با امیرمؤمنان(ع) بیعت کرد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۶) او در حکومت امیرمؤمنان X، ابتدا والی جزیره بود و سپس به ولایت مصر گماشته شد. (همان، ج ۲، ص ۳۹۸) در



گونه شناسی سیره امیرمؤمنان علی(ع) در مواجهه با خطای کارگزاران

«به خدا قسم او (ابوموسی اشعری^۱) نزد من امین و خیر خواه نیست، همانا کسانی که قبل از من بودند او را بسیار دوست داشتند و او را حاکم و مسلط بر مردم کردند و همانا من می خواستم او را عزل کنم، اما اشتر از من خواست او را واگذارم، پس او را باقی گذاشتم در حالی که گراحت داشتم و تحمل کردم تا بعداً او را عزل کنم.»^۲

در ادامه وقتی حضرت به توقفگاه ذی قار^۳ رسیدند، محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را مأمور کردند که به کوفه بروند و برای سپاه حضرت کمک بیاورند. آن دو رفتند اما ابوموسی مانع آمدن مردم برای امداد امام شد. وقتی آن دو به خدمت امیرمؤمنان(ع) رسیدند و ماجرا را تشریح کردند، حضرت ابن عباس و مالک اشتر را مأمور اعزام به کوفه و بسیج نیروهای آن شهر کردند و به مالک فرمودند:

«تو در مورد ابوموسی نظر دادی و در مورد همه چیز اظهار نظر میکنی، همراه عبدالله بن عباس برو و آنچه خراب کردی را خودت درست کن.»^۴

جنگ جمل فرماندهی میمنه سپاه امیرمؤمنان(ع) با او بود (همان، ج ۲، ص ۲۳۹) و در جنگ صفین مقدمه سپاه را بر عهده داشت. (ابن قتیبه دینوری، الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲۴) او در راه مصر بدست مأمور معاویه مسموم شد و به شهادت رسید. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۹۹)

۱. نام او عبدالله بن قیس بن سلیم و از اشعریان یمن و قحطانی بود. او در مکه اسلام آورد و به سمت قومش بازگشت و پس از مدتی با جمعی از اشعریان در مدینه به پیامبر(ص) پیوست. (ابن سعد، الطبقات، ج ۴، ص ۷۹) وی در جنگ دوم با قبیله هوازن از طرف پیامبر(ص) جانشین فرمانده شد و پس از کشته شدن فرمانده اش، سپاه را به پیروزی رساند. (واقعی، مغازی، ج ۳، ص ۹۱۵-۹۱۶) او در زمان خلیفه دوم والی بصره شد (یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۶) و در زمان عثمان هم تا سال ۲۹ بر همان منصب باقی بود. (طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۴) او در سال ۳۴ به خواسته شورشیان کوفه از جمله مالک اشتر توسط عثمان به حکومت کوفه گماشته شد. (همان، ج ۴، ص ۳۳۲)

۲. شیخ مفید، أمالی، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۳. ذی قار محل برکه ای در نزدیکی کوفه و مربوط به قبیله بکر بن وائل بوده که در مسیر بین کوفه و واسط قرار داشته است. (حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۳)

۴. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۴۸۱ و ۴۸۲.

البته باز هم به خاطر کارشکنی ابوموسی کاری از پیش نرفت. نهایتاً با رفتن امام حسن(ع) به کوفه و خطبه های آن حضرت و عزل ابوموسی از ولایت کوفه، مردم به یاری امیرمؤمنان(ع) شتافتند.^۱

طبق نقل دیگری امیرمؤمنان(ع) همه فرمانداران عثمان را پس از رسیدن به حکومت عزل کردند، جز ابوموسی اشعری که به واسطه صحبت مالک اشتر بر امارت کوفه باقی ماند.^۲

از این گزارشات مشخص می شود که امیرمؤمنان(ع) با کراهت و به خاطر وساطت مالک اشتر، ابوموسی را از حکومت کوفه عزل نکردند و خود هرگز مایل به باقی ماندن او نبوده اند. حتی وقتی می خواهند مالک را به کوفه بفرستند به او می گویند برو و فساد را که به بار آوردی خودت اصلاح کن. اما با وجود همه اینها امیرمؤمنان(ع) در مقابل خطای سیاسی مالک کاملاً مدارا کرده اند. یعنی در درجه اول با وجود آنکه خود نظر دیگری داشتند به خاطر وساطت مالک، ابوموسی را عزل نمی کنند. بعد از آن هم که فساد حضور ابوموسی بر ولایت کوفه بر همگان روشن می شود، باز هم از ارج و قرب مالک نزد امام چیزی کم نمی شود. فقط حضرت خود او را مأمور به اصلاح اشتباه خودش می فرمایند. بنابراین مدارای حضرت هنگام سر زدن این نوع از خطا از مالک مشهود است.

ج: عبدالله بن عباس:

مغیره بن شعبه^۳ دو روز پس از قتل عثمان خدمت امیرمؤمنان(ع) رسید و در خلوت حضرت را نصیحت کرد و گفت: «عمال عثمان را یک سال نگه دار. زمانی که آنها برای بیعت گرفتند و کارت سامان یافت هرکدام را دوست داشتی عزل کن و هرکدام را خواستی

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۹؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۴۹۹.

۳. مغیره بن شعبه بن ابو عامر ثقفی از اصحاب پیامبر اکرم(ص) بود. او در ماجرای صلح حدیبیه و بیعت رضوان حضور داشت. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۳۴۴) همچنین او در هجوم به خانه حضرت زهرا (س) پس از وفات پیامبر اکرم (ص) نقش داشت. (شیخ مفید، الجمل، ص ۱۱۷) خلیفه دوم ابتدا او را والی بصره کرد و سپس والی کوفه شد و تا کشته شدن خلیفه دوم بر همان سمت باقی ماند. همچنین در زمان خلافت معاویه هم والی کوفه شد. وی در کوفه بر اثر طاعون در سال ۵۰ هجری درگذشت. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۳۴۴)



نگه دار.» حضرت در جواب او فرمودند: به خدا قسم در دینم مصالحه و در کارم ریاء نمی کنم. او گفت: اگر از این ابا داری هرکس را خواستی بردار، اما معاویه را عزل نکن؛ چون او انسان پرجراتی است و در شام مورد اطاعت مردم است. حضرت فرمودند: به خدا قسم حتی دو روز هم او را باقی نمی گذارم. عبدالله بن عباس وقتی سخنان مغیره را شنید گفت: نظر من این است که معاویه را عزل نکنی، همین که برای بیعت گرفت خودم او را از منصبش کنار می زنم. حضرت فرمودند: نه، به خدا قسم جز شمشیر به او نمی دهم (فقط با او می جنگم)! ابن عباس گفت: یا امیرالمؤمنین! تو مردی شجاع هستی! مگر پیامبر 3 نفرمود: «الحرب خدعة»؟ به خدا قسم اگر مرا اطاعت کنی بدون اینکه گناه یا نقصی به تو وارد شود آنها را پس از رسیدن به کار برکنار خواهم کرد. حضرت به او فرمودند: تو به من مشورت می دهی، اما در عین حال اگر خلاف نظر تو عمل کردم باید تابع من باشی.^۱

همان گونه که مشخص است، امیرمؤمنان(ع) در مقابل درخواست ابقای عمال عثمان بر ممالک اسلامی شدیداً مقاومت می کنند. حال این درخواست از جانب مغیره باشد که فرد سالمی نیست یا از طرف ابن عباس که قطعاً قصدش خیرخواهی برای حکومت امیرمؤمنان(ع) است. چه این وساطت برای همه عمال عثمان باشد، چه فقط برای معاویه و آن هم برای زمان کوتاهی. حضرت به هیچ عنوان حاضر نیست کسانی را در رأس امور نگه دارد که شایستگی آن را ندارند. اما شیوه امام در مقابل ابن عباس که با نیت اصلاح امور حکومت امام به اشتباه افتاده است فقط عدم پذیرش سخن اوست. ابن عباس با همین عقائد و نظرات همچنان در تمام دوره حکومت امام، یار نزدیک و مورد مشاوره آن حضرت باقی ماند و ولایت بصره را نیز از طرف ایشان بر عهده گرفت.

خطای فرهنگی:

یکی از ارکان فرهنگی حکومت داری اسلامی از نظر امیرمؤمنان(ع)، ساده زیستی و دوری از اشرافیت است. به گونه ای که در مواضع مختلف به لزوم وجود این فرهنگ در کارگزاران حکومت اسلامی تصریح فرموده اند. نمونه ای از آن در جواب عاصم بن زیاد

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۶.

حارثی است که در زندگی دنیوی بسیار بر خود و خانواده اش سخت گرفته بود و در این کار به سیره‌ی امام تمسک کرده بود. امام به او فرمودند:

«من مانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده است که خود را با مردم ضعیف همراه کنند تا فقر و نداری، ایشان را به سرکشی و طغیان نکشاند.»^۱

از این سخن، هم وجوب این سیره بر حاکمان روشن می شود و هم دلیل وجوب؛ چراکه آرامش و امنیت جامعه اسلامی مرهون همراهی حاکمان با ضعفای جامعه در سطح معیشت است.

عده‌ای از کارگزاران امیرمؤمنان(ع) به خاطر آشنا نبودن با این لزوم یا تمایلات نفسانی مرتکب خطایی می شدند که با این فرهنگ در تقابل بوده است. در ذیل بعضی از این گونه خطاها را بررسی می کنیم:

الف: عثمان بن حنیف^۲:

او عامل امام در بصره بود. به امام خبر رسیده بود که یکی از بزرگان بصره او را به مهمانی دعوت کرده و عثمان آنان را اجابت نموده است. طبق آنچه امیرمؤمنان(ع) در نامه می فرمایند در آن مهمانی غذاهای نیکو برای او آوردند و فقط اشراف و متمولین به آن مهمانی دعوت شده بودند. حضرت او را به خاطر شرکت در این مهمانی مذمت کردند و سیره خود در زندگی دنیا را به او یادآور شدند و او را به اقتدای به امام خویش و زهد در دنیا امر فرمودند.^۳

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

۲. عثمان بن حنیف بن واهب بن عکیم، از انصار و قبیله اوس بود. او در زمان خلیفه دوم برای اندازه گیری زمین های عراق و خراج و جزیه مردمان آنجا فرستاده شد. در زمان حکومت امیرمؤمنان(ع) به ولایت بصره گماشته شد و زمانی که طلحه و زبیر وارد بصره شدند با نیرنگ او را به صلح فراخواندند و به او خیانت کرده و او را از بصره با خواری بیرون کردند. او یکی از شرطه الخمیس بود. (برقی، رجال برقی، ص ۴) عثمان بن حنیف پس از جنگ جمل تا زمان معاویه زنده بود و در کوفه زندگی می کرد. (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۳۳ و یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۸۱)

۳. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۵.





گونه شناسی سیره امیرمؤمنان علی(ع) در مواجهه با خطای کارگزاران

در این گزارش مشخص است که کار عثمان بن حنیف، به عنوان والی حکومت امیرمؤمنان(ع) فی نفسه حرام شرعی نیست، اما به خاطر حضور در یک مهمانی اشرافی مورد عتاب و سرزنش حضرت قرار می گیرد و لذا به همین دلیل عدم حرمت هست که حضرت به اعلام اشتباه وی و توصیه های اخلاقی بسنده می کنند.

اما قطعاً این عمل با فرهنگ حکومت داری اسلامی مورد انتظار امیرمؤمنان(ع) یعنی ساده زیستی حاکمان و دوری از تجملات، منافات دارد. آنچه که امیرمؤمنان(ع) از والیان خود انتظار دارد را در همین نامه به عثمان بن حنیف گوشزد می کند، آنجا که می فرماید: «هر مأمومی امامی دارد که به آن اقتدا می کند و از نور علم او روشنایی می جوید، بدانید که امام شما از دنیایش به دو پیراهن کهنه و از طعام دنیا به دو قرص نان اکتفا کرده است، بدانید شما نمی توانید اینگونه باشید ولی مرا با تقوا و تلاش بسیار و پاکدامنی و راستی یاری کنید...»^۱

این سخنان به روشنی سیره خود امام در ساده زیستی و انتظار ایشان از والیان در نزدیکی به این سیره را بیان می کند. اما اشتباه عثمان بن حنیف باعث عزل او از ولایت نشد؛ بلکه امام به خاطر این اشتباهش، فقط او را سرزنش می کنند و سپس توصیه به سبک باری و دوری از زندگی اشرافی می نمایند.

ب: شریح قاضی^۲:

در پی رسیدن خبری به امیرمؤمنان(ع) در مورد خریدن خانه توسط شریح، حضرت او را خواسته و به او فرمودند: «به من خبر رسیده که خانه ای به ۸۰ دینار خریده ای و نوشته ای تنظیم کرده ای و شهودی بر آن گرفته ای!» وقتی امام با تأیید شریح مواجه

۱. همان.

۲. أبو أمیه شریح بن حارث بن منتجع بن معاویه، از بنی کنده بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۸) و در سن چهل سالگی از سوی خلیفه دوم به منصب قضاوت گماشته شد و شست سال در کوفه و بصره این منصب را بر عهده داشت. (الإصابة، ج ۳، ص ۲۷۱) شریح با وجود اختلافات زیاد فقهی که با امیرمؤمنان(ع) داشت، در دوران حکومت ایشان بر منصب قضاوت باقی ماند. گزارشی تاریخی از غضب امام بر او حکایت می کند که در پی آن به بانقیا (روستایی در نزدیکی کوفه که اکثر ساکنانش یهودی بودند) تبعید شد و در آنجا قضاوت می کرد. (ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۹) اما پس از چند ماه به دستور حضرت به کوفه برگشت و تا شهادت حضرت بر همان منصب ماند. (خلیفه بن خیاط، تاریخ، ص ۱۲۱)



شدند نگاه غضب آلودی به او کرده و به او فرمودند: «به زودی کسی به سراغ تو خواهد آمد که به نوشته ات نگاه نمی کند و از شهود هم سؤالی نمی پرسد و تو را از خانه ات بیرون می کشد و به قبر می سپارد. پس ای شریح! این گونه نباشد که این خانه را با غیر مال خودت یا از مال حرام خریده باشی...» در ادامه حضرت او را به بی اعتنائی نسبت به مال دنیا سفارش فرموده و حسابرسی دقیق روز قیامت را به او یادآور می شوند.^۱

در این گزارش دو نکته قابل توجه است؛ اول اینکه حضرت به صرف اینکه او خانه ای به این قیمت را خریده در پی تذکر دادن به او بر می آید و وقتی با تأیید شریح مواجه می شود او را مستحق نگاه خشم الود خود می داند. یعنی صرف خریدن چنین خانه ای برای کارگزار امام (ع) ولو از مال حلال باشد، سبب تندی امام و تذکر ایشان است. دوم اینکه تا زمانی که این خطا صرفاً یک خطای فرهنگی باشد و تنها با روح ساده زیستی لازم برای زمامدار حکومت اسلامی در تنافی باشد مستحق عتاب و سرزنش و توصیه به زهد امام است و عکس العمل امام (ع) از این حد بالاتر نمی رود.^۲

خطای نظامی:

در دوران حکومت امیرمؤمنان (ع) گاه پیش می آمد که فرماندهای که منسوب امام هم بود به خاطر ترس یا خطای محاسباتی دچار اشتباه می شد و از آن جهت که خطای فرمانده لشکر در زمان جنگ، بسیار حساس و سرنوشت ساز است و می تواند نتیجه جنگ را عوض کند، نحوه مواجهه حضرت با آن خطاها بسیار مهم است. در این بخش با برشمردن برخی از خطاهای نظامی کارگزاران امام، به بررسی عکس العمل ایشان در مقابل این گونه از خطاها می پردازیم:

۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳.

۲. اما اگر از نوع خطا تغییر کند و مشخص شود که یک خطای اقتصادی است، یعنی همان گونه که در نامه آمده است خرید خانه از مال غیر یا از مال حرام باشد، در آن صورت همان طور که در قسمت خطای اقتصادی گذشت قاطعیت و طرد و عزل کارگزار را در پی دارد.



الف: کمیل بن زیاد^۱:

او در دوران حکومت امیرمؤمنان(ع) مدتی والی حضرت در منطقه هیت^۲ بود و به سبب خطایی نظامی در آن مدت مورد سرزنش حضرت قرار گرفت.^۳

زمانی که سفیان بن عوف توسط معاویه برای غارت به منطقه انبار آمده بود، کمیل باخبر شد که عده ای برای غارت هیت و اطراف آن، در قرقیسیا^۴ جمع شده اند. کمیل برای اینکه با پیش دستی، دشمن را غافلگیر کند، پنجاه نفر از یارانش را در هیت باقی گذاشت و با بقیه لشکریان به منطقه قرقیسیا حمله برد؛ اما آنجا محل اجتماع دشمن نبود. این لشکرکشی هم بدون اجازه امیرمؤمنان(ع) انجام شده بود و هم زمینه حمله سفیان بن عوف به هیت را فراهم آورد، در حالی که شهر خالی از لشکریان بود. این کار کمیل باعث غضب امام شد. پس از رسیدن خبر به امام، حضرت نامه‌ای تند نوشته و او را به خاطر این کار سرزنش کردند.^۵

حضرت خطاب به او می نویسند:

«اینکه کسی آنچه بر عهده دارد را ضایع کند و کاری که بر عهده دیگری است انجام دهد عجزی آشکار و نظری ناصحیح است و اینکه تو به اهل قرقیسیا یورش بردی و مرزهایی که تو را بر آن گمارده ایم رها کنی - در حالی که کسی نیست که از آنها محافظت کند و سپاه دشمن را از آن دور کند- رأیی

۱. کمیل بن زیاد بن نهیک بن هبتم، از قبیله نخع و یمانی بود. او از تابعین و اصحاب و خاصان امیرمؤمنان(ع) به شمار می آمد. همچنین او از بزرگان شیعه بود و در جنگ صفین در رکاب امام علی(ع) حضور داشت. او در نهایت به خاطر شیعه بودنش توسط حجاج بن یوسف به شهادت رسید. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۴۹ و ابن حجر، الإصابة، ج ۵، ص ۴۸۵)

۲. شهری در کناره رود فرات و در جانب غربی آن که در بالای انبار عراق بوده است و به نام بانی اش (هیت بن بندی) نامیده شده است. (ابن عبد الحق، مراصد الإطلاع، ج ۳، ص ۱۴۶۸)

۳. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۶۱.

۴. قرقیسیا شهری است در شش فرسخی رجبه مالک که نزدیک شهر رقه در شام است و در منطقه جزیره واقع شده است. (سمعانی، الانساب، ج ۱۰، ص ۳۸۴) در جنوب این شهر نهر خابور به فرات می ریزد و محل پیوند این دو رود است. (مقدسی، البدء و ال تاریخ، ج ۴، ص ۵۸)

۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۷۴.

خطاست...»^۱

آنچه از این گزارش بدست می آید این است که اولاً، با وجود اینکه کمیل بن زیاد از خواص امام محسوب می شود، اما این نزدیکی مانع از تذکر خطای او نمی شود. ثانیاً، از این گزارش فقط توبیخ لفظی او به دست می آید؛ یعنی وقتی کارگزار امام دچار خطای نظامی شده است، امام تنها اشتباه او را گوشزد کرده و برای بالا بردن توان نظامی او تلاش می کنند. ثالثاً، واکنش حضرت از حد توبیخ و سرزنش بالاتر نرفته است و خبری از عزل کمیل در گزارشات تاریخی یافت نمی شود.

ب: محمد بن حنفیه^۲:

او در جنگ جمل مسئولیت پرچمداری بزرگترین پرچم سپاه امیرمؤمنان(ع) را بر عهده داشت^۳. در میانه جنگ جمل، امیرمؤمنان(ع) به او پیام دادند که به سمت دشمن حمله ور شود. اما محمد درنگ کرد؛ چون در مقابلش عده‌ای از تیراندازان بودند و او منتظر بود تا آنها تیرشان تمام شود. امیرمؤمنان(ع) که درنگ او را دیدند خود را به او رسانده و علت حمله نکردن او را جویا شدند. محمد بن حنفیه دلیل را گفت. حضرت فرمودند: از میان نیزه ها حمله کن که از مرگ در امان باشی. محمد حمله کرد، اما طولی نکشید که به خاطر شدت حملات دشمن مردد شد و ایستاد. حضرت خود را به او رسانده و با دسته شمشیر به پهلوی او زده و فرمودند: رگی از مادرت در تو جنبیده است! و پرچم را از او گرفته و حمله کردند و سپاهیان هم به تبع ایشان حمله کردند^۴.

۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۶۱.

۲. او فرزند امیرمؤمنان(ع) و خوله بنت ایاس (و به قولی بنت جعفر بن قیس) از بنی حنیفه بوده است. (مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳) او در جنگ جمل و صفین حضور داشت. (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۴۹ و ۱۷۴) زمانی که امام حسین(ع) برای رفتن به کوفه از مدینه خارج شد همه نزدیکانش با او رفتند جز محمد بن حنفیه. (همان، ص ۲۲۸) اما در عین حال او یکی از حامیان قیام مختار به شمار می آید. (همان، ص ۲۸۹) پس از غلبه زبیریان بر مختار، او و عبدالله بن عباس به امر عبدالله بن زبیر مدینه را ترک کرده و در طائف ساکن شدند. (همان، ص ۳۰۹) او در ۶۵ سالگی و در سال ۸۱ از دنیا رفت. (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۸۷)

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱.

۴. همان، ص ۳۶۶.





در این گزارش عزل محمد از پرچمداری لشکر و توبیخ او دیده می شود؛ چون او پرچمدار لشکر بود و باید جلوتر از بقیه به لشکر دشمن می زد، اما در این امر تعلل می کرد و این می توانست خسارت بار باشد. اما این عزل دائمی نبود؛ چون در جنگ صفین هم محمد حنفیه پرچمدار سپاه امام بود.^۱

بنابراین عکس العمل امام در مقابل این خطای نظامی، عزل موقت از پرچمداری جهت پیشبرد اهداف سپاه و توبیخ محمد حنفیه برای اصلاح اشتباه و عدم تکرار است.

ج: عمرو بن مالک بن عشبہ^۲:

معاویه فردی به نام زهیر بن مکحول عامری را مأمور کرد که به سماوه^۳ برود و از مردم زکات بگیرد. وقتی خبر آن به امیرمؤمنان(ع) رسید، نزد جلاس بن عمیر و عمرو بن مالک بن عشبہ و جعفر بن عبد الله اشجعی کسی را فرستاد و آنان را مأمور به جنگ با زهیر بن مکحول فرمود. میان فرستادگان امام و زهیر جنگ سختی در گرفت و زهیر یاران حضرت را شکست داد. جلاس خود را به شترچرانان بنی کلب رساند. آنها او را شناختند و به او شیر خوراندند و روانه اش کردند. عمرو بن مالک و اشجعی نزد امیرمؤمنان(ع) آمدند. وقتی حضرت عمرو را دیدند از او پرسیدند: آیا شکست خوردی؟ و با تازیانه بر سر او زدند. عمرو ساکت ماند. اما وقتی از پیش حضرت بیرون آمد به سوی معاویه شتافت. امیرمؤمنان(ع) جمعی را به خانه اش فرستاد تا خرابش کنند.^۴

در گزارشی دیگر، همین ماجرا با توضیحاتی بیشتر و اندکی تفاوت آمده است و آن اینکه در آن درگیری جعفر بن عبدالله کشته شد و جلاس با ترفندی خلاصی یافت. اما ابن عشبہ خود را به امیرمؤمنان(ع) رساند. حضرت به شدت او را سرزنش کردند و به او



۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۶۹.

۲. نام او عوف بن عمرو بن عبدود بن العشبہ بوده که عروه بن عشبہ هم خوانده می شده است. اما اینکه بعضی او را عمرو بن عشبہ گفته اند اشتباه است. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۶۵) در نقل الغارات نام او عمرو بن مالک بن عشبہ آمده است. (ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۴۶۳)

۳. این شهر در ساحل رود فرات و سرزمین قبیله کلب بوده است (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۶۵) و ما بین عراق و صحرای نجد شبه جزیره عرب واقع شده است. (حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۹)

۴. ابراهیم ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۴۶۳.

فرمودند: «ترسیدی و مهتری کردی و به خاطر همین شکست خوردی»^۱ و سپس با تازیانه به او زدند. او هم عصبانی شد و به معاویه پیوست. زهیر بن مکحول، ابن عشبّه را با اسب روانه کرده بود، لذا حضرت او را متهم کردند.^۲

در این گزارش دو نکته قابل توجه است: اولاً، حضرت قبل از زدن تازیانه، دلیل شکست و تنبیه او را بیان فرمودند: ترسیدن و بزرگی کردن؛ یعنی در عین اینکه او بزرگ و فرمانده عده‌ای بوده است ترسیده و این سبب شکست است. ثانیاً، در گزارش دوم آمده است که ابن عشبّه به خاطر اینکه ابن مکحول او را با اسب روانه کرده بود توسط حضرت مورد اتهام واقع شد. قاعدتاً این اتهام باید پس از آن مجلس و اتفاقاتش متوجه ابن عشبّه شده باشد. چون نمی توان پذیرفت کسی که متهم به خیانت است توسط حضرت رها شود و به راحتی به دشمن بپیوندد. در نتیجه تنبیه او هم به خاطر اتهام خیانت نبوده است. سیاق گزارش هم مؤید همین برداشت است.

بنابراین تازیانه‌ی حضرت در راستای تنبیه ابن عشبّه، جلوگیری از تکرار خطا و پرهیز سایرین از ترسیدن و فرار از صحنه جنگ قابل توجیه است.

جمع بندی و نتیجه گیری:

الف. از مجموع آنچه در فصل خطای اقتصادی گذشت چند نکته قابل برداشت است:

۱. امیرمؤمنان(ع) در جایی که بیت المال مورد سوء استفاده شخصی قرار می گرفته است اغماض نمی کرده اند و با عزل، زندان و اجبار فرد به پرداخت آنچه از بیت المال به ناحق برداشته شده است به عقوبت کارگزار خود پرداخته‌اند. این سخن از توصیه ها و نامه های تهدید آمیز امام به کارگزاران خاطی و عکس العمل ایشان در مقابل یزید بن حجیه قابل برداشت است. مؤیدی که می توان برای برداشت این سیره آورد، توصیه امیرمؤمنان(ع) به مالک اشتر در مورد والیان است که می فرمایند:

۱. اصل متن این است: جُبُنْتَ وَ تَعَصَّبْتَ فَاَنْهَزَمْتَ. در معنای «تَعَصَّبْتَ» دو احتمال وجود دارد، اول اینکه به این معنا باشد که ابن عشبّه در عین اینکه فرمانده بوده ترسیده است و این سبب شکست او شده است که ما همین معنا را ترجیح دادیم. دوم اینکه تعصب به معنی گرایش پیدا کردن باشد؛ در نتیجه معنا این می شود که چون او ترسیده و به دشمن گرایش پیدا کرده است شکست خورده است که معنای دوم به دلیل قرائن آمده در متن مردود است.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۶۵.



«هرگاه یکی از آنها (از کارگزاران تو) دست به سوی خیانت دراز کند... مجازاتِ بدنی را در حق او روادار و سه مقداری که در کار خود خیانت کرده کیفر ده. سپس وی را در مقام خواری بنشان و داغ خیانت را بر او نه و قلاده اتهام تهمت را به گردنش بیفکن.»^۱

۲. امیرمؤمنان(ع) تا زمانی که از خیانت عامل خود مطمئن نمی شدند او را مجازات نمی فرمودند. این برداشت از ماجرای زیاد بن ابیه، عبدالله بن عباس و گزارش دوم مصقله بن هبیره بدست می آید. اما در عین حال حضرت از توصیه به تقوا و پرهیز از حرام و حتی تهدید عمالی که در مظان خیانت به بیت المال بودند خودداری نمی کردند. مؤید این مطلب توصیه‌ای است که امیرمؤمنان(ع) به مالک اشتر در عهدنامه ولایت مصر نوشته اند و آن اینکه زمانی مجازات کردن کارگزار جایز است که عیون و ناظران متفق بر خیانت فرد کارگزار باشند.^۲

۳. از مجموع موارد گزارش شده برداشت می‌شود که امیرمؤمنان(ع) به دقت بر رفتار کارگزاران خود نظارت داشته اند و به صرف رسیدن اخباری که حتی ایشان را به اطمینان هم نمی‌رسانده است به فرماندار خود نامه می نوشتند و او را تهدید و توصیه به حفظ و صیانت از بیت المال می فرمودند.

۴. اگر کسی بدهی به بیت المال داشت و جرم دیگری متوجه او نبود، حضرت با او مدارا می کردند و با ضمانت دیگران یا حتی بدون آن و قبول بدهی به بیت المال او را رها می‌کردند تا بتواند مالی بدست آورده و بدهی‌اش را بپردازد، همان گونه که در گزارش مصقله بن هبیره و منذر بن جارود پیداست.

۵. امیرمؤمنان(ع) در اعمال مجازات کسی که اتهام او ثابت شده بود، بدون در نظر گرفتن سابقه درخشان خودش یا اطرافیانش عمل می‌کردند و هرگز این موارد مانع از اجرای حکم شخص نمی‌شد.

ب. در خطاهای سیاسی باید کارگزاران را به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول کسانی که صلاحیت کارگزار شدن را از نظر امام نداشتند اما بنا به مصالحی در رأس کار قرار

۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. این سخن از عبارت «فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ» بدست می آید. ن.ک: سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳ موسوم به عهدنامه مالک اشتر.

گرفته بودند. در مقابل این دسته همان گونه که اصل نصب این افراد به دلیل مصلحت بوده است، اگر همین مصالح اقتضا داشت باز هم حضرت مدارا می فرمودند و اگر نداشت آن کارگزار را عزل یا رسوا می نمودند، مانند قبول فرماندهی اُشعث در جنگ صفین از یک سو و رسوا کردن او طبق آنچه به نقل از ایشان در خطبه ۱۹ نهج البلاغه آمده است از سوی دیگر. دسته دوم کسانی بودند که افراد صالحی بودند، اما به خاطر ضعف در تشخیص دینی به سیاست غیر صحیح رو می آوردند یا مشورت غلط به حضرت می دادند. این اشتباهات را می توان به دو دسته تقسیم نمود. اول اشتباهاتی که با اصول حکمرانی جامعه اسلامی در تعارض بود، مانند باقی گذاشتن شخص فاسدی مانند معاویه بر حکومت شام که توسط ابن عباس و دیگران مطرح می شد. دوم اشتباهاتی که با اصول در تعارض نبود؛ مانند پیشنهاد مالک اُشتر بر ابقای ابوموسی اُشعری بر ولایت کوفه که امام از آن اکراه داشتند، اما به اندازه معاویه هم او را فاسد نمی دانستند. امیرمؤمنان(ع) در مقابل دسته اول ذره‌ای کوتاه نمی آمد و سخنان اشتباه را نمی پذیرفت؛ چون حفظ اصول حکمرانی دینی بر همه مصالح مقدم است. اما در مورد دسته دوم مدارا می فرمود و تلاش می کرد با توصیه های به موقع آنان را به اشتباه خود آگاه کند. چون شأن امام، راهبری مؤمنین است و بنای او بر این نیست که ولو به زور امور را اصلاح کند، بلکه تلاش امام بر بالا آوردن سطح اصحاب و تقویت آنان از جهات مختلف سیاسی و دینی است.

ج: در خطاهای فرهنگی از آن بُعد که مد نظر ما در این مقاله است، یعنی دوری از ساده زیستی و میل به اشرافیت و یا همراهی و همنشینی با اشراف، سیره‌ی امیرمؤمنان(ع) در برخورد با آن توبیخ، سرزنش و توصیه به زهد و دوری از دل بستن به دنیاست. اما گزارشی مبنی بر عزل یا جریمه فرد خاطی توسط حضرت به ما نرسیده است. جالب آن جاست که حتی در زمانی که گزارشی مبنی بر تجمل گرایی شخص عثمان بن حنیف نداریم، باز امام(ع) او را به خاطر هم نشینی با اشراف سرزنش فرموده و توصیه به زهد می کنند. دلیل این همه مواظبت و دقت امام(ع) جلوگیری از میل به سمت اشرافیت و پیشگیری از آن از سویی، و از سوی دیگر آرامش داشتن ضعفاى جامعه از همراهی حاکمان با ایشان در سطح معیشت است.

د: در خطاهای نظامی سیره امیرمؤمنان(ع) توبیخ و یا عزل موقت متخلف بوده است. اگر حضرت در صحنه جنگ حضور داشتند و خطا را می دیدند، سریعاً اشتباه عامل خود



گونه شناسی سیره امیرمؤمنان علی(ع) در مواجهه با خطای کارگزاران

را متذکر می‌شدند تا متخلف اشتباهش را اصلاح کند و از خسارت بیشتر جلوگیری شود و اگر اصلاح نمی‌کرد او را موقتاً عزل می‌کردند تا کار سپاه پیش برود و خسارت سنگینی متوجه سپاه اسلام نشود؛ چون مسامحه در زمان جنگ مساوی با هزیمت سپاه خواهد بود. اما اگر حضرت در صحنه حضور نداشتند، پس از پایان یافتن جنگ و خبردار شدن از اشتباه، با سرزنش کارگزار خطاکار و تذکر خطای وی، سعی در اصلاح اشتباه سایرین در موارد مشابه، بالا بردن توان نظامی عوامل و جلوگیری دیگران از ارتکاب مجدد اشتباه می‌باشد. توبیخ محمد حنفیه در راستای اصلاح اشتباه، کمیل بن زیاد با هدف گوشزد کردن تخلف و جلوگیری از اشتباه مجدد و توبیخ عمرو بن مالک برای پرهیز دادن سایر اصحاب از ترس و فرار از صحنه جنگ در این راستا قابل توجیه است.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (م بعد از ۶۵۰)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، قم، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷ ش.
۲. ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد (م ۴۶۳)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، الطبعة الأولى، بیروت، دار الجیل، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
۳. ابن الفقیه الهمذانی، ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق (م ۳۶۵)، کتاب البلدان، تحقیق یوسف الیهادی، الطبعة الأولى، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۹۶/۱۴۱۶.
۴. ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر (م ۷۷۴)، البدایة و النهایة، بیروت، دار الفکر، ۱۱۴۰۷/۱۹۸۶.
۵. برقی، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد (م ۲۷۴ یا ۲۸۰)، طبقات الرجال (رجال برقی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.
۶. البغدادی، عبدالمؤمن بن عبد الحق (م ۷۳۹)، مراصد الإطلاع علی اسماء الامکنة و البقاع، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
۷. البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (م ۲۷۹)، جمل من انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، الطبعة الأولى، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.
۸. التیمی السمعانی، أبو سعید عبد الکریم بن محمد بن منصور (م ۵۶۲)، الأنساب، تحقیق عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، الطبعة الأولى، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۹۶۲/۱۳۸۲.
۹. ثقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد (م ۲۸۳)، الغارات، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش.
۱۰. الحموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله (م ۶۲۶)، معجم البلدان، الطبعة الثانية، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵.
۱۱. خوئی، سید ابوالقاسم موسوی (م ۱۴۱۳)، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، قم، مرکز نشر الثقافة الاسلامیة فی العالم، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. الدینوری، ابو حنیفه احمد بن داوود (م ۲۸۲)، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ ش.



گونه شناسی سیره امیرمؤمنان علی(ع) در مواجهه با خطای کارگزاران

۱۳. ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶ ش.
۱۴. الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (م ۷۴۸)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنؤوط، الطبعة التاسعة، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۳/۱۴۱۳.
۱۵. الزبیر بن البکار بن عبدالله بن مصعب (م ۲۵۶)، الاخبار الموفقیات، الطبعة الاولى، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۴/۱۴۱۶ ش.
۱۶. سید رضی، محمد بن حسین موسوی (م ۴۰۶)، نهج البلاغه، تحقیق عزیرالله عطاردی، چاپ اول، قم، مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴.
۱۷. شوشتری، محمد تقی (م ۱۴۱۶)، قاموس الرجال، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵.
۱۸. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳)، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
۱۹. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳)، الأمالی، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳)، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، تحقیق علی میرشریفی، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۲۱. الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر (م ۳۱۰)، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، بیروت، دار التراث، ۱۹۶۷/۱۳۸۷.
۲۲. العسقلانی، احمد بن علی بن حجر (م ۸۵۲)، الإصابه فی تمييز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معوض، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
۲۳. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (م ۷۲۶)، رجال العلامة الحلی - خلاصه الأقوال فی معرفه أحوال الرجال، الطبعة الثانية، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ ق.
۲۴. الکوفی، أبو محمد أحمد بن اعثم (م ۳۱۴)، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، الطبعة الأولى، بیروت، دارالأضواء، ۱۹۹۱/۱۴۱۱.
۲۵. اللیثی العصفری، أبو عمرو خلیفه بن خیاط بن أبی هبیره الملقب بشباب (م ۲۴۰)، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق فواز، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
۲۶. المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (م ۳۴۶)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹.
۲۷. المقدسی، مطهر بن طاهر (م ۵۰۷)، البدء و التاریخ، بور سعید، مکتبه الثقافه الدینیة، بی تا.
۲۸. المنقری، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲)، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، القاهرة، المؤسسة العربیة الحدیثه، ۱۳۸۲ ق.

۲۹. الواقدي، محمد بن عمر (م ۲۰۷)، كتاب المغازي، تحقيق مارسدن جونس، الطبعة الثالثة، بيروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۹۸۹/۱۴۰۹.
۳۰. الهاشمی البصری، محمد بن سعد بن منیع (م ۲۳۰)، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبد القادر عطا، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
۳۱. يعقوبی، احمد بن أبی يعقوب بن جعفر بن وهب واضح الكاتب العباسی (م بعد ۲۹۲)، تاريخ اليعقوبی، بيروت، دار صادر، بی تا.

